

# بقاء شاهنامه

بزرگترین دلیل عظمت آن است

نگارش آقای رعدی آذرخشی

رشیدی سمرقندی گفته است :

گر سری یابد بعالم کس بزیک و شاعری رود کی را بر سران شاعران زبید سری  
شعر او را بر شمر دم سیزده ره صد هزار هم فروتر آید ار چونانکه باید بشمری  
بنابر این رود کی بزرگترین شاعر دوره سامانی سیزده بار صد هزار یعنی بیش از دو کرور  
و نیم شعر داشته است و اگر این تعبیر را تعبیری مبالغه آمیز گرفته و با صرف نظر از معنی مصراع دوم  
بیت دوم که مؤید صحت همان تعبیر است بگوئیم مراد رشیدی این است که من اشعار او را سیزده بار  
شمردم و صد هزار بیت یافتیم باید مسلم بدانیم که شماره اشعار رود کی کمتر از صد هزار بیت نبوده  
است. گذشته از رشیدی سمرقندی دیگران را نیز بکثرت اشعار این شاعر شیرین سخن اشاراتی هست  
اکنون باید دید از این همه اشعار نغز رود کی که پیشینیان در نگاهداری آنها هیچ-  
گونه درنج روا نداشته و محققین کنونی نیز در تفحص و نجسس آنها همه گونه کوشش بجای  
آورده اند و برای بدست آوردن بقایای آن آثار گذشته از تذکره ها و سفینه ها درز و ایای فرهنگها  
نیز جستجو کرده اند چه مقداری بجای مانده و یا بر اثر استقصا بدست آمده است .

مسلم است که در زمان ما شماره اشعار منسوب برود کی که در صحت انتساب آنها  
نیز تردید هائی در میان هست از هزار بیت تجاوز نمیکند. پس اگر مقدار بدست مانده کنونی  
را با آن رقم گزافه نمائی که رشیدی مدعی آن است بسنجیم و برای مصون ماندن از نهمت مبالغه  
همان تعبیر دوم شمر یعنی صد هزار بودن عدد اشعار رود کی را بپذیریم باید بگوئیم که از رود کی  
سرور سخنگویان و نخستین استاد بزرگ شعر فارسی که بلعمی در عرب و عجم کسی را همپایه وی نمی بیند و شهید  
باخی شعر او را در فصاحت تالی قرآن یافته و زه و احسن را در باره اش هجای داند و کسائی ویرا استاد شاعران  
زمانه می شمارد و معروفی باخی او را با عنوان سلطان شاعران یاد کرده و بدانچه از وی شنیده است  
با اعتقاد تمام تمسک و تمثل می جوید و دقیقی او را امام فنون سخن نام داده و در آنجا که خود  
را از مدح شاه عاجز نشان می دهد تجدید زندگانی استاد شهید و آن شاعر تیره چشم روشن  
بین را آرزو میکند تا شاه ویرا مدیچی بسزا گویند و عنصری با آنهمه جلال قدر اعتراف میکند  
که غزل رود کی واز نیکوست و غزلهای او رود کی واز نیست و بانهایت خضوع و خشوع سر بر آستان  
سخن او نهاده و هر چه میکوشد بدان برده بار نمی یابد... و نظامی عروضی در جواب طاعن وی بصراحت میگوید :  
آنکس که شعر داند داند که در جهان صاحبقران شاعری استاد رود کی است

و استادانی مانند فرخی و منوچهری و مسعود و ناصر خسرو و معزی نام او را با احترام  
و تجلیل ذکر میکنند ؛ بالاخره از این گوینده معجز بیان که پادشاهی مانند نصر بن احمد را با  
سرودن غزلی دیوانه وار از جای بر می انگیزد و بی موزه و دستار از هرات بجانب بخارا می دواند  
و بی شك معاصرین و آیندگان از گفتارش نسخه ها بر گرفته و در حفظ و روایت گفته هایش بر-

یکدیگر تفاخر کرده و در نگاهداری آنها بجان کوشیده اند امروز فقط هزار بیت یعنی در حدود يك صدم آنها اشعار باقی است!

پیداست که از میان رفتن این سرمایه بزرگ زبان فارسی معلول عدم توجه ملت شعر - دوست ایران و نساخ و رواه نبوده و بزرگترین علت این امر پیدایش فتنه جهانسوز مغول و خسارات و ضایعات و ویرانی های مترتب بدان بوده است .

در نظر داشتن این نسبت ( بدست ما بدن  $\frac{1}{100}$  آثار رودکی ) مقیاس خوبی است برای دانستن این که از غالب قریب بعموم گویندگان بزرگ بر اثر مرور زمان و توالی فتنه ها و انقلابات مقدار قابلی در همان حدود يك صدم و کمتر از آن در دست مانده و باقی طعمه آب و آتش گردیده است.

من هنگامی که با تذکر این نسبت نامهای گویندگان سلف را یکایک از خاطر میگذرانم و کما بیش همین نسبت یا نسبتی نزدیک بآن را در حق آثار دیروزی و امروزی سخنوران بزرگ برقرار می بینم و بر فقدان دواوین مشتمل بر متجاوز از سی و بیست هزار بیت شعرائی مانند عنصری و فرخی و امثال آنان تأسف می خورم و حتی گاهی از بعض شرای بیمانند مانند سعید طائی صاحب قصیده معروف غم مخور ای دوست کاین جهان بنماند ... الخ و ابوحنیفه اسکافی و نظایر ایشان جز چند بیت معدود بر صحائف تذکره ها و یا بمناسبتی در طی کتب موجود نمی یابم همین که شاهنامه می رسم و این اثر جاودانی استاد طوسی را با وجود تحریفاتی که در اشعار آن راه یافته است از حیث عدد اشعار و کالبد اصلی بحال اولی خود می بینم باندیشه فرو رفته در مقام مقایسه بر می آیم و از خود می پرسم آیا برای بقای شاهنامه و از بین رفتن تمام یا قسمت بزرگی از آثار گویندگان برگزیده قبل از دوره مغول چه علت قابل قبولی می توان ذکر کرد؟..

البته نمی توان ادعا کرد که علت از بین رفتن لاقفل نود و نه هزار بیت از رودکی و چندین هزاریتی و عنصری و منوچهری و فرخی و امثال آنان عدم فصاحت و انسجام بوده است زیرا شکی نیست که آثار این قبیل گویندگان هر یک در جای خود از بهترین نمونه های زبان فارسی بوده و هر کدام از آنان در سبک و روشی که بر ای سخن گوئی اختیار کرده اند نهایت قدرت و استادی ظاهر ساخته و فصیح ترین و شیوا ترین نمونه های ادبی زبان خود را پدید آورده اند پس باید در تجسس علت و کشف و اظهار آن با نهایت مراقبت و دقت قدم برداشت و مواظب بود که در موقع اقامه دلیل در این باب کمترین لغزشی که موجب انکار فضیلت و ترک احترام سایر مفاخر و سخنگویان باشد سر نزنند و علت بقای شاهنامه نیز واضح و مبرهن گردد .

علت مهمی که در این باب بنظر می رسد این است که شاهنامه فردوسی گذشته از اهمیت ادبی و رزانت و فصاحت و اجند مزیت خاصی است که بسبب آن بر سایر آثار رجحان دارد و همین رجحان است که موجب پایداری و افزایش روزافزون اشتهار آن گردیده است . مزیت مذکور عبارت از این است که شاهنامه یک داستان و منظومه مقبول و محبوب ملی است و از عصری که در آن سروده شده تا امروز ملت ایران در نتیجه تأثیر عال متعدد که میل نهانی احترام بمفاخر و یادگارهای گذشته از آنجمله میباشند شاید بدون این که خودش نیز متوجه این نکته گردد طبعا مجذوب و مفتون شاهنامه بوده است - زیرا هر چه در باره مجدد و عظمت دیرین و بزرگواری تبار خود اندیشیده همواره مثالهای آنرا در شاهنامه از زبان فردوسی شنیده و نیز هر چه در این باب از راه حماسه و خود ستائی خواسته است بدیگران اظهار کند باز از او فرار گرفته است .

همه میدانیم که تمام مال غالباً بدون آنکه این نکته را بوضوح و صراحت درک کنند مانند افراد خودداری احتیاجات ما دی و معنوی میباشد و یکی از جمله احتیاجات معنوی آنها نیازمندی به داشتن وسایل خودنمائی و خودستائی در برابر بیگانگان و بعبارت دیگر در دست داشتن بهانه نامجوئی و جاه طلبی و خشنود ساختن حس غرور ملی است و بی شک هر کس و هر چیزی که بتواند این بهانه و وسیله را فراهم آورد مورد احترام و ستایش ملت می گردد. ملت ایران که از قدیمترین ادوار تاریخی کوشش بشنیدن این داستانها و حماسهها عادت گرفته و بر اثر غلبه تازیان قریب سه قرن از توانائی اظهار آنها محروم شده و حتی داستانهای بهاوانی خود را فراموش کرده بود و هر دقیقه در برابر شمات و تحقیر بیگانگان متحیر و سر بر زانوی تفکر فرو میبرد که در برابر این شماتهای تحقیر آمیز چه عبارتی مؤثر و چه جواب داشته باشد می تواند بیان کند ناگهان از جانب خراسان آواز مبارکی که از گلوی دهقان وطن پرستی می آمد بگوشش رسید با شنیدن این صدا ایرانی صبح ترین حماسهها و دلنشین ترین داستانهای عظمت خود و حتی سرگرم کننده ترین حکایت های بهاوانی دنیا را فرا گرفت و روح نا آرام و مضطرب خود را از این کامیابی راضی و شادمان یافت .

پیداست که نه احتیاج به پیدایش شاهنامه و نه تاثیر عظیمی که بر آورده شدن احتیاج مذکور در روح ملت ایران بخشید دارای علائم بارز و واضحی نبودند و با آنکه در آن موقع همه ایرانیان مانند تشنه ای که از فرط عطش بیخوش شده و احتیاج خود را با آب فراموش کند یگان یگان در تحت فشار این احتیاج و اثرات آن واقع شده بودند آن را حس نکرده و در آن باب اظهاری از قبیل اظهارانی که ما امروز مینمائیم ننموده اند و حتی ممکن است همین ظاهر نبودن آثار دلیل بر عدم آن گرفته شده و گفته شود بی آنکه بخواهد و مقدماتی در بین باشد دهفانی بر حسب تضاد داستانی بنظم آورده و رفته رفته آن منظومه شهرتی یافته و در بر تو همین شهرت تا امروز باقی مانده است . ولی باید اعتراف نمائیم که گذشته از هیئت اجتماع در روح فرد فرد ماها نیز کیفیات و انفعالاتی پدید می آید که خودمان از علت و عرض و تولید آنها آگاهی اطلاع بوده و فقط گاهی نتایج مترتب بر آنها را درمی یابیم و بدین سبب بعید نیست که احتیاج شدید ملت ایران به حماسه ملی و پیدایش آن و آثار حاصله از این پیدایش مخصوصاً در بدو امر با آرامش و تدریج و طمانینه خاصی صورت گرفته و این آرامش غیر محسوس بقسمی او را اغفال نموده باشد که نه خودش بتواند از آن خبری بدهد و نه ما بتوانیم آثار خبردار بودن او را باسانی پیدای نمائیم .

با همه اینها و در برابر در دست نبودن دلایل واضح از جمله قرائن و اماراتی که شدت علاقه غیر ازادی ایرانیان را نسبت باین اثر بیمانند ملی مشهود ساخته و نظر ما را تایید می نماید یکی این است که ملت ایران با آنکه در ادوار بعد از اسلام مقدم بر دوره مغول یعنی در دوره های سامانی و غزنوی و سلجوقی تقریباً تمام آثار ادبی و تراوش های فکری سخنگویان بلند مرتبه خود را در سینه ها و سینه ها محفوظ و مضبوط داشت و هر نسلی این گنجینه گرانبهارا سالم و سر به سر به نسل دیگر انتقال داد همین مات در موقع پیدایش قننه مغول حال مرد توانگری را پیدا کرد که هجوم سیل را بخانه خود نزدیک دیده و میخواهد از تنقود و جواهر بی شماری که در آن خانه هست هر چه بتواند دامان خود را پر کرده و روی بفرار نهد بدیهی است که در این موقع خواهد کوشید که قبلاً بهترین و پرازترین گوهر بکتائی را که نام و نشان پدرانش نیز بر آن متقوس است و لو بسیار سنگین و درشت هم باشد در دامان خود جای داده و سپس از سایر جواهر قیمتی چندمشتی بر گرفته و روی بماننی آرد زیرا ملت ایران که هنگام ریزش سیل جوشان و خروشان و خانه بر انداز مغول با آنکه بتمام آثار گویندگان بزرگ خود دلبستگی داشت

ناگزیر شد که خود را بخاطر غرق انداخته و از دارائی ادبی خود تنها آنما بپوشد که میسر بود از خطر غرق نجات دهد خوشبختانه در همان هنگامه توانست حواس خود را جمع کرده و دقیقه ای قوه قضاء و مقایسه را بکار اندازد در آن کیر و دار گوئی بر اهنمائی الهام آسمانی خورد را به کنجینه ذخائر ادبی نزدیک کرد و بی آنکه تائبی تردید در انتخاب از خود نشان دهد شاهنامه را از آرمیان ربوده و این غنیمت گرامی را بالای دست گرفته شنا کمان از ورطه هولناک بدر آورد و سپس دست به بغل برده چند ورق نمناک پراکنده شیرازه کسبخته ای که از دواوین سایر شعرا بشتاب ناما کهنه شده، و غالباً نیز باب فرو شسته شده بود بیرون کشید و بجهانیان تبت کرد که حتی در بدترین دقائق عمر خود می تواند با جان خود بازی کرده و نفیسترین دارائی های خویش را از چنگ زوال رهائی بخشد.

اگر شما خود را بجای بکنفر تماشاگر اجنبی که در آن موقع متوجه کارهای این شناور فداکار بوده است گذاشته و از راه کنجکاوای پیش بروید و بپرسید که اگر اکنون شعرای دوره آسمانی و غزوی و سلجوقی زنده شوند و دامان ترا بگیرند و از این تبعیض که روا داشتی و در نجات دادن آثار شعرا لافل باصل تساوی قائل نشدی شکایت کنند چه جواب میدهی؟ مثلاً اگر رود کی از خاک بر آید و بگوید که چرا فضیلت تقدم بحق زحمت مرا در احیاء زبان فارسی رعایت نکردی و هزاران هزار آثار بیمانند مرا بدست زوال و فراموشی سپردی چه گوئی و اگر عنصری اعتراض کند که چرا قدر اشعار منسجم و رزین و متین مرا نشناختی و فرخی با آن زبان ساده روستائی خود دفتر کامل اشعار لطیف تر از آب زلال را از تو خواستار شود و اگر منوچهری و دقیقی با لحن تاتر آور بگویند که مادر ما را بر جوانمرگی ما دل نسوخت و با آنکه بیشتر از سایر فرزندان در خود ترحم و شفقت بودیم در حفظ آثار ما آنچه سزاوار مهرانی بود بجا نیاورد و هر کدام از گویندگان نامی از این مقوله سخنی بگویند و لب بشکوه کشانند چه پاسخ دهی؟ ... آشکار است که شناور بلا دیده پس از شنیدن این سئوالات سری بحسرت جنبانیده و در جواب می گوید: از دست دادن یکایک این آثار برای من بزرگترین غبن و فاجع ترین ضرر بود ولیکن سنجیدم و دیدم که روح همه فرزندان سخنگوی من که تو اعتراضات احتمالی ایشان را بر شمردی باین کار که کردم از دل و جان تناخوان خواهد بود و آیندگان نیز مرا در این اقدام تبریک و تهنیت خواهند گفت زیرا من با حفظ شاهنامه توانستم بزرگترین ستونی را که کاخ حیات معنوی و عظمت تاریخی ایران همه سنگینی خود را بر آن افکنده بود بر پای نگاهدارم و در این ضمن زبان فارسی و ادبیات آن را نیز تاحدی که مقدور بود از دستبرد آفات حفظ کنم و انصاف باید داد که اگر شاهنامه از میان میرفت آیا کدامیک از آثار برگزیده فرزندان سخنگوی من می توانست کیفیتی را که از بقای شاهنامه در حیات معنوی نسل های آینده پدید خواهد آمد پدید آرد و این همه خدمات گرانها بملیت و قومیت ایرانی انجام دهد؟ ...

اگر چه آنچه تا اکنون در این باب نوشته شد تا حدی آمیخته به تعبیرات ادبی بود و شاید همین امر این نکته تحقیقی را بمنزله خطابه مبالغه آمیزی در انظار جاوه گر سازد ولی باید تکرار کرد که بی شک یکی از علل عمده بقای شاهنامه همان علاقه شدید نهانی بوده است که ملت ایران بحکم احتیاجات حیات ملی حتی بدون قصد آشکار نسبت باین کتاب پیدا کرده و آن علاقه روز بروز فزونی گرفته و بحال کنونی رسیده است.

این رسم در تمام ادوار معمول بوده و امروزه نیز برجاست که غالب اشخاص همیشه روزگار و با عامه و جامعه و توده و بالاخره آنچه را که ملت نامیده میشود با انتساب جرم عدم تشخیص مزایای

آثار ادبی ویا ترجیح مرجوح بر راجح کوزو غیر ممیز و عاری از شور و خزان، و از دیوان ابن وضع شکایت می کنند و حتی هوشمندترین افراد هر قوم نیز از تصور و اظهار و تأیید این سخن لااقل دوسه بار در دوره حیات خود خود داری نمی تواند کرد و شاید اگر بنفس خود نیز رجوع کنیم می بینیم که همواره شکایت از قدر نشناسی محیط از جمله اذکار و ادوار شبانه روزی ماست. در بادی نظر نیز این معنی بجای صحیح می نماید که کسی را بدون لرزش دست و دل جرأت کمترین حمله بدان نیست. ولی پس از اندکی تفکر معلوم میشود که همه این شکایات یا نتیجه کم حوصلگی و بی صبری ویا زاده ادعای باطل و عدم استحقاق شخص شاکی است زیرا هر ملت بالاخره نوابغ بزرگ خود را می شناسد و درباره آنها احترام بواجب روا می دارد منتهی معترضین که گاهی خود نوابغ نیز از آن جمله هستند دوره زندگانی نوابغ را بامدت عمر ملت برابر گرفته و می خواهند در همان مدتی که آنان مطالبی را درمی یابند همانها را جامعه و ملت نیز بسرعت مساوی درک نماید. در این باب باز از توسل به مثالی ناگزیرم: باغبانی باغ جدید التاسیسی را بخواهد بوسیله چشمه ای که در چند فرسخی آن باغ واقع است آبیاری کرده و میوه های شیرین و کوارنده بدست آورد ولی درهمان دقیقه اول که آب را بدین قصد در جوی افکنده و روانه باغ می سازد همه یاران وی (و احياناً خودش) باغ نوزاد بیگانه را بهانه این که چرا پیش از رسیدن آب بروی شاخهای نازک نهالهای چندروزه او میوه های آبدار پیدا نشده است بیاد نفرین بگیرند! .. حال این نفرین فرستندگان بی شباهت بحال کسانی نیست که جامعه ای را بدون مراعات فرصت و مهلت لازم برای شناخته شدن بزرگان از طرف ملت بسوء تشخیص و عدم تمیز متهم میدانند. غافل از اینکه هر شخص و هر اثری فراخور سرمایه معنوی خویش ارزش حقیقی خود را دیر یا زود در بازار روزگار پیدا میکند و تنها حسرتی که در این باب باید خورد این است که بسبب عدم تساوی عمر نوابغ با عمر ملل نادر می افتد که بانه ای در زمان حیات خود آنچنانکه باید و بدانگونه که در آینده شناخته خواهد شد شناخته شده و قدرش بر مردم زمانش معلوم گردیده باشد.

نکته دیگری که در کار است این است که گویند گمان بزرگ هر عصر می بینند که با وجود آنها صدها و هزاران گوینده بیمایه خود نمائی کرده و غالباً در سایه پروئی و برگوئی چند روزی توجه عوام و گاهی خواص را بخود جلب می نمایند. و بدین سبب بزرگان واقعی از اشتباه و زود باوری مردم برآشفته و اصلاً وجود فهم و تشخیص و شعور را درام و اقوام منکر می شوند. در صورتی که حقیقت امر غیر از این است و روزگار مانند پرویزی است که هر روز توده هائی از افکار و عقاید در آن ریخته می شود و تصور می رود که همه آنها در روی آن جای گرفته و باقی خواهند ماند ولی این پرویزن بتدریج غیر محسوسی حرکت خود را بچپ و بر است ادامه می دهد و محتویات خرد و بیمقدار را می پیزد و فرو می ریزد و پس از سالها، تنها، معدودی از دانه های درشت را در خود نگاه می دارد و غالباً این پرویزن خود کار شکفت امکیز بحدی در تشخیص خوب از بد و تمیز سخیف از وزین معجز نمائی می کند که گاهی با وجود استتاهائی چند انسان را بتصور و اظهار این اصل و امیدارد که از آثار پیشینیان هر چه در دست مانده است ماندنی بوده و بر آنچه از میان رفته تاسف بیشتری نباید خورد زیرا اگر جامعه احتیاج شدیدی نسبت بآنچه ازین رفته در خود حس می کرد از جان و دل در حفظ آن می کوشید. شاید دعوی صدق این حکم نیز در ممالکی که دچار انقلابات عظیم نشده اند کاملاً صحیح و اجرای آن تماماً منطقی باشد یعنی در این ممالک هر نام و اثری که پس از مرور دور همچنان برجای بماند نام و اثر قابل اعتنائی شناخته شده و هر چه از میان برود رفتنی و محوشدنی دانسته شود.

ولی از این نکته نیز نمی توان چشم پوشید که گاهی انقلابات و حوادث عظیمه که از کان حیات ملل را متزلزل می کنند بر این اصل نیز استثنائی وارد می سازند و این پرویزن درست کار را چنان زیر و رو می کنند که بعضی از محتویات درشت و گران سنگ آن که در صورت حرکت عادی و طبیعی ممکن نبود از شبکه های پرویزن بیخه شوند از دیوارها و اطراف آن بدرجسته و جزء آثار فراموش شده می گردند - باری شاهنامه فردوسی آن اثر یابداری است که لطمه بی نظیر مغول با آنکه پرویزن انتقاد معنوی زمان را تقریباً سرنگون و تهی کرد نتوانست اثر مذکور را از آرمیان برگیرد و بدر اندازد !

یکی دیگر از دلایلی که برای اثبات علاقه شدید ملت ایران بشاهنامه می توان آورد بدستیاری آن اظهار کرد که این ملت فقط بنام حفظ افتخارات و شئون دیرینه خود در نگاهداری شاهنامه غایت جهد را مبذول داشته است این است که حتماً از خود فردوسی آثار دیگری نیز در دست بوده است زیرا اولاً بعضی از مورخین و تذکره نویسان مانند عوفی و حمدالله مستوفی و غیرهم بسا بر آثارش اشارت کرده اند و حتی مستوفی رحجان سایر گفته هایش را بر شاهنامه ( شاید بسبب رقابتی که در نظم شاهنامه با فردوسی داشته است ) مدعی شده است و ثانیاً اگر تذکره نویسان نیز از آثار دیگر فردوسی خبر نمی دادند عقل و قیاس نمی پذیرفت که استاد بزرگوار با آن عمر دراز و قریحه سرشار آسمانی جز شاهنامه آثار دیگر از قطعه و غزل و قصیده و همه انواع شعر نداشته باشد معذک امروزه از آنهمه جز چند قطعه معدود در دست نیست و یقین است که اگر مات ایران تنها از لحاظ فصاحت و ارزش ادبی آثار فردوسی را حفظ می کرد و در همه آنها بیک چشم می نگریست و در حفظ همگی کوشش مساوی بجای آورد .

پس مبرهن شد که مات ایران فردوسی را مخصوصاً بسبب شاهنامه بزرگ می شمارد نه شاهنامه را بسبب فردوسی و در شاهنامه معنی و لطیفه غیبی خاصی هست که آثار گویندگان دیگر و حتی سایر آثار فردوسی فاقد آن می باشند و پیداست که این لطیفه همان ارتباط قوی موضوع شاهنامه با ملیت ایرانی است .

شاید گفته شود که سبب عمده بقای شاهنامه و از میان رفتن سایر آثار فردوسی و اغلب آثار شعری دیگر این است که شاهنامه شکل داستانی را دارد و معمولاً آثاری که در قالب مثنوی سروده شده است و داستانی را دربر داشته باشند بسبب توجه مردم زودتر و بیشتر انتشار یافته و دیرتر از میان میروند - این نکته تاحدی نیز صحیح است ولی باید دید چرا مثنوی گرانبهای کلیده و دمنه رود کی که بدون تردید یکی از آثار مهم زبان فارسی بوده و حکایات شیرین دلگشی در بر داشته است مانند سایر مثنویهای وی که در فرهنگها آثار و علائمی از آنان باقی مانده با داشتن وصف مذکور از میان رفته است ؟ و یا چرا از مثنویهای **و امق و عذرا و سرخ بت و خنگ بت و شادبه و عین الحیاة** عنصری که از ابیات نادره بجای مانده آنها میتوان بی فصاحت و انسجامشان برد اثری نیست با آنکه مثلاً **و امق و عذرا** داستان دانشمین عاشقانه ای بوده و توجه مردم بدان بایستی بیش از حد باشد و یا سبب از میان رفتن **سندبادنامه منظوم** ازرقی که با قرب احتمالات با تمام آن موفق شده است با آنکه نکات دقیقه اخلاقی و تربیتی را در بر داشته چه بوده است ؟ و چون منظور ما از بقا تنها بقای یک یا چند نسخه از کتابی نبوده و بقای شهرت و معروفیت شرط اصلی در این باب میباشد باید دید چرا منظومه یوسف زلیخای فردوسی که یکی از بهترین داستانهای عشقی زبان فارسی بوده و زاده طبع گوینده شاهنامه است معروفیت شاهنامه را پیدا نکرده و حتی با تعریفی که برای

بقاء ذکر کردیم باقی نمانده است زیرا امروزه اگر عده نسخه های خطی موجود یوسف و زلیخارا با شمارهٔ نسخ خطی شاهنامه مقایسه کنیم و آگاهی و علاقهٔ مردم را نسبت باین دوداستان باهم بسنجیم خواهیم دید که یوسف و زلیخا در قبایل شاهنامه نیمه بقائی بیش ندارد. همچنین است مثنوی شیرین و دلکش ویس و رامین که فخرالدین اسعد گرکانی آنرا از پهلوای فارسی کنونی برگردانده و در جای خود یکی از لطیف ترین و ممتاز ترین داستانها و مثنویهای زبان ماست ولی با دانستن شمارهٔ نسخ خطی آن و نیز پس از سنجیدن مقدار معروفیت آن با معروفیت شاهنامه اندازه بقا و دوام آن نیز آشکار میگردد. بزرگترین علت امر این است که همهٔ آن مثنویها و سایر مثنویهای قبل از عهد مفعول که در تذکره ها و فرهنگها بنام آنها برمیخوریم با داشتن مزایای ادبی بیشتر از مزیتی که مخصوص شاهنامه و وجه امتیاز آن از آثار مذکوره است بی بهره بوده اند.

چون در طی مطالب گذشته بطریق تضمن مقایسهٔ مجملی بین غالب مثنویهای مهم قبل از دورهٔ مفعول شاهنامه کرده آمد بعید نیست که اذهان خوانندگان متوجه گشتاسب نامه دقیقی و گرشاسب نامه اسدی نیز گردیده و گفته شود که این دو اثر مهم با آنکه ظاهراً شباهت نامه شاهنامه دارند چرا از اولی جز آن قسمت که در شاهنامه نقل شده است چیزی در دست نمانده و از دومی نیز اگر چه نسخی موجود است ولی بسبب نرسیدن میزان معروفیت و شمارهٔ نسخ خطی آن بیابانهٔ معروفیت و عده نسخ خطی شاهنامه نمیتوان بقا آن را با بقا شاهنامه مقایسه کرد؟ - در این باب نیز گفتنیهای هست که در قسمتی از آنها هر دو اثر شریک هستند و در برخی باید قائل بتفکیک شد:

اما علت مشترک غایب شهرت و قبول شاهنامه بر گرشاسب نامه و گشتاسب نامه این است که شاهنامه اثر عظیم و مفصلی است که داستانهای پهلوای ایران مطابق مدارک زمان فردوسی از اول تاریخ ایران تا خاتمهٔ دولت ساسانی در آن جای داده شده و در حقیقت فردوسی این احسان عظیم را در حق ملت ایران با تمام رسانده است. در صورتی که هر کدام از دو اثر سابق الذکر قسمتی از تاریخ داستانی را بوجه ناقص در بر گرفته اند.

و یکی دیگر از علل مشترک که تقوی شهرت و مقبولیت شاهنامه بر دو اثر مذکور این است که در حین مطالعه شاهنامه عشق سوزان فردوسی با حیای مجد و عظمت دیرین ایران و علاقه شدید وی بمایمت و افتخارات ایرانی و تعصب حکیمانه اش در این باب آشکار می گردد. ولیکن در آثار دقیقی و اسدی اگر این منظور بوضع غیر محسوسی نیز مشهود باشد هویداست که قصد مهم آن دو گویندهٔ زبر دست بنظم آوردن داستانی بوده که با سرودن آن فصاحت و بلاغت خود را آشکار ساخته و ضمناً ممدوحین خود را نیز راضی کرده باشند و علاوه بر این غلبه فصاحت طبیعی گوینده عظیم الشان شاهنامه بر فصاحت گویندگان داستان گرشاسب و گشتاسب نکته ای نبوده است که از نظرها پوشیده بماند.

گذشته از این دو علت مشترک یکی از علل اختصاصی و انفرادی رجحان یافتن شاهنامه بر گشتاسب نامه دقیقی شاید این باشد که دقیقی داستان گشتاسب را فقط بمنظور اطاعت از امر خداوند کار خود که ویرا بنظم آن داستان مأمور ساخته است سروده و با آن نظر بلند و باز و جامعی که فردوسی مانند یک نفر فیاسوف و مصلح اجتماعی در نظم شاهنامه داشته است بدین کار دست نبرده است و اگر این مطلب نیز بسبب وجود قرینه تعصب وطن پرستی و زرتشتی گری



دقیقی قابل قبول نباشد این نکته مسلم است که همت دقیقی در احیاء داستانهای ملی بسبب قناعتش بداستان کشتاسب بهمت فردوسی که تاریخ کامل داستانی را منظوم ساخته است نمی‌رسد و اگر گفته شود که دقیقی نیز همت و قدرت انجام این مهم را داشته و از روزگار مهلت نیافته است جواب آن است که ما در برابر کار انجام شده اظهار نظر می‌نمائیم .

در مورد گرشاسب نامه اسدی نیز علت اختصاصی نرسیدن معروفیت و اهمیت آن به - معروفیت و اهمیت شاهنامه با صرف نظر از علل مشترک که این است که مشوق و برانگیزنده اسدی در نظم این داستان گذشته از امر ابودلف حکمران نجبچوان تقلید از سخن کوئی و فصاحت و بلاغت فردوسی بوده است و در واقع ایمان و منظور و غایه مقدسی که فردوسی را بر تحمل آن همه زحمت و رنج در نظم شاهنامه واداشته است در وجود اسدی مبدل بمیل نظیره کوئی بشاهنامه و کوشش در آرایش الفاظ و متانت اشعار و دقت در لطافت تشبیهات و امثال آنها گردیده است و اگر وجود داعیه وطن پرستی را در نظم گرشاسب نامه دقیقی نتوانیم منکر شویم در باره اسدی وجود این موجب و یا لاقبل غلبه آنرا بر موجبات دیگر نمی‌توانیم باسانی قبول نمائیم .

کمان می‌رود که با مقدمات سابق الذکر تردیدی در قبول این معنی باقی نماند که در موقع تفحص موجبات ازدیاد روز افزون شهرت شاهنامه و یاپیداز ماندن آن‌ها از وجود علل مخصوصه‌ای نباید غافل بود و در این اثر جاویدان ملی مانند سایر آثار آنها از لحاظ ادبی داوری نکرد .

اگر داستانهای ملی اقوام دیگر را نیز از حیث شهرت و دوام با سایر آثارشان بسنجیم آنها را نیز کمابیش مشمول قاعده‌ای که در مورد شاهنامه ذکر کردیم می‌یابیم و این حکم را بامختصر تفاوتهایی که از اوضاع مختلفه اجتماعی و سیاسی و ادبی ملل متنوعه ناشی است بر تمام داستانهای ملی ناظر و صادق می‌بینیم .

در پایان این گفتار از اشاره باین نکته نمی‌توانم خودداری کنم که آنچه در ابواب مختلفه خاصه در باب سنجش آثار و کتب و تشخیص علل یابداری و یا شهرت و گمنامی آنها مذکور افتاد از نظر توجه با کثر و استخراج حکم کلی از مثالهای متعدد بود و گرفته نمی‌توان انکار کرد که برای هر حکمی که در این بحث ذکر شده ممکن است استثنائی و برای هر استثنائی عاتی وجود داشته باشد و در این جا از بیم اطاله کلام از ذکر موارد استثنائی و اشاره بعلم آنها خودداری می‌شود زیرا روشن است که مراد ما بحث و انتقاد بالا صاله در باره آثار ادبی و سنجش آنها با یکدیگر نبوده و هر چه از این مقوله یاد کرده شد بطریق ضمنی و برای اثبات این نکته دقیق قابل توجه بود که بقای شاهنامه بزرگترین دلیل عظمت آن می‌باشد .

### خرسندی و قناعت

ز بهر درم تا نباشی بدرد      بی آزار بهتر دل راد مرد  
ز بهر درم تند و بدخو مباش      تو باید که باشی درم گومباش

فردوسی - آخرین بیژن نامه